**مدت: 41**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که آیا أم کافره اگر مسلمان شد ولد تابع این أم می‌شود یا نه؟ گفتیم که مقتضای بعضی روایات این است که بله. روایت أبان و روایت عبید بن زراره می‌توان به آن استدلال کرد.

دو طایفه دیگر از روایات که صاحب جواهر به آن‌ها استدلال فرموده بود آن‌‌ها هم در این مقام بنابر این که تقریب استدلال را در آن مقام قبل قبول کنیم این جا هم قابل قبول است. یکی روایات وارده در غسل میت. که مثلاً یکی از آن‌ها روایت سماعه این جور بود.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السِّقْطِ إِذَا اسْتَوَتْ خِلْقَتُهُ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغُسْلُ وَ اللَّحْدُ وَ الْكَفْنُ؟ قَالَ نَعَمْ كُلُّ ذَلِكَ يَجِبُ عَلَيْهِ إِذَا اسْتَوَى‏»

تقریب استدلال این است که این روایت عمومش یا اطلاقش شامل همه اطفال می‌شود. چه پدر و مادرشان مسلمان باشند چه کافر باشند، چه بعضی‌شان مسلمان باشند، چه بعضی‌شان کافر باشند. همه را می‌گیرد.

نخرج منه در آن جایی که والدینش کافرند. چون دلیل قطعی داریم که آن‌ها واجب نیست غسل دادن و کفن و لحد‌شان. مازاد بر آن مقدار داخل در عموم باقی می‌ماند. فقط آن که پدر و مادرش هر دو کافر هستند مقطوع است که واجب نیست. و تخصیص می‌خورد در مازاد بر آن رجوع به عموم عام می‌کنیم. پس بنابراین، این فرزندی هم که مادرش فقط اسلام آورده و پدرش در کفر است این مشمول این روایات وجوب غسل است وقتی مشمول روایات وجوب غسل شد به آن دو بیانی که گفتیم بین غسل و طهارت ملازمه هست قهراً طهارت این بچه را هم اثبات می‌کنیم. مگر کسی در آن تقریب‌ها اشکال بکند.

خب به این روایات هم پس می‌شود استدلال کرد.

طایفه بعد که صاحب جواهر به آن‌ها استدلال فرمود روایات وجوب صلات جنازه هست.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله دیگه سألت عن السقط یعنی ترک استفصال است دیگه امام استفصال نکردند کی‌ها مقصودتان است.

سؤال: ؟؟؟

جواب:‌ نه ترک استفصال است. می‌پرسد عن السقط اذ استوت خلقته یجب علیه الغسل. نفرمودند که خب این سقط هر دو پدر و مادرش مسلمان هستند یکی‌شان مسلمان است،‌ چه جور است،‌ این‌ها را نپرسیدند. مگر شما ادعا بکنید که قطعی و مسلّم و مرتکز عند المتشرعه بوده که آن‌ها اصلاً نه. خب اگر چنین ارتکازی باشد بله. ولی چنین ارتکازی هم ثابت نیست.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: عجب است. آن که مثبتین بودند. خب در مورد پدرش مسلمان باشد همین این شامل می‌شود هم آن. اما اگر...

سؤال: آن روایت.

جواب: آن روایت که منافاتی با این روایت ندارد که. تخصیص که نمی‌زند که.

سؤال: ؟؟؟

جواب: حصر که نمی‌کند. اثبات شی که نفی ما عدا نمی‌کند که. ممکن است مادر هم همین جور باشد. گفت اب وقتی بود مسلمان حساب می‌شود خب ممکن است مادر هم همین جور باشد. اثبات شی که نفی ما عدا نمی‌کند.

و اما روایات صلات بر جنازه. که باب سیزده از ابواب صلاة الجنازة. آن جا یک روایت از باب نمونه که قبلاً خواندیم حالا هم تکرار می‌کنیم روایت یک همین باب:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الصَّبِيِّ مَتَى يُصَلَّى عَلَيْهِ قَالَ إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ...

سؤال می‌کند که صبی متی یصلی علیه. فرمود: اذا عقل الصلاة. یا بعضی‌هایش دارد وقتی شش سالش بود. و روایات متعددی که در این باب هست. باز این‌ها هم اطلاق دارد. صبی‌ای که عقل الصلاة، صلات را می‌فهمد یعنی اگر به او بگویند می‌فهمد. نه این که بالفعل الان عقل الصلاة مقصود این است که اگر به او بگویند می‌فهمد به این حد از تمیز رسیده. خب اعم از اینکه پدر و مادرش مسلمان باشند، هر دو کافر باشند، یکی‌شان مسلمان باشد، همه را می‌گیرد. نخرج از این به اندازه قدر متیقن و آن آنجایی است که هر دو والدینش کافر باشند. بنابراین مازاد بر آن داخل در این دلیل باقی می‌ماند.

اگر به این روایت صحیح باشد استدلال در مقام قبل که گفتیم صحبتش مبنی بر فرمایش محقق خویی است که ایشان در تنقیح فرموده است که از مسلّمات است که نماز بر غیر مسلم مشروع نیست. نماز بر مسلم مشروع است، یا مسلم حقیقی یا مسلم حکمی. قهراً این ولد مسلم حقیقی که نیست باید مسلم حکمی باشد. اگر این را تسلم کردیم این ادعایی که ایشان فرموده خب دلالت تمام است منتها برای طفلی که ممیز باشد. از این روایت این مطلب استفاده می‌شود. این که «اذا عقَلَ» دارد. آن روایت شش ساله و این‌ها آن البته نه، آن ممکن است حالا شش ساله‌ها فرق بکنند. بعضی شش ساله‌ها ممیز بشوند، بعضی‌ها نشوند. اگر بگوییم این «اذا عقل» آن را هم تقیید می‌کند خب نتیجه کل روایات این می‌شود که باید ممیز باشد.

اما اگر گفتیم نه این‌ها تقیید نمی‌کند دو تا ملاک دارد ذکر می‌کند یا شش سالش باشد یا اذا عقل ولو پنج سالش باشد. مثل «اذا خفی الجدران فقصر اذا خفی الاذان فقصر» دو تا ملاک است. این روایات هم می‌گوید هر طفلی که عقل الصلاة نمازش بر او باید بخوانید، شش سالش هم شد نماز باید بخوانید. دو تا ملاک دارد ذکر می‌کند.

خب بنابراین اگر آن جا اشکال نکردیم این جا هم قابل است منتها آن جا محل مناقشه قرار داریم فلذا استدلال در مقام فقط مبنی بر آن مسلک کسانی است که آن جا قبول دارند. این روایاتی است که ما در قبل داشتیم. بنابراین به بعضی این روایات برای مسأله مانحن فیه می‌توانیم استدلال کنیم. فلذا ما افاده فی المستمسک که فرموده است:

أنّ التبعیة للأم فالنص قاصرٌ عن اثباتها.

این محل تأمل واقع می‌شود که نه بعضی از این نصوص قاصر نیست. و علت این که ایشان فرموده النصوص قاصرٌ لاثباتها این است که خیال شده در باب یک روایت بیشتر نیست و همان روایت حفص بن غیاث است. و این بزرگان هم محقق خویی،‌ هم محقق حکیم قدس سره و هم معمولش و راه عروه و حتی غیر این در این مقام نمی‌دانم چرا خیلی تتبع ناقصی داشتند، روایات باب و همه ادله را فحص نفرمودند خیال کردند یک روایت این جا بیشتر نیست. فلذا آن روایت هم که أب بود گفتند خب أب که أم را نمی‌گیرد. فالنص قاصرٌ و حال این که خب این همه روایات بود که این‌ها را باید از این جهت هم ما معطل شدیم تا این که استیفاء حق این مسأله بشود که در کلمات کمتر به آن تعرض شده.

پس بحمدالله به واسطه بعضی این روایات لااقل می‌توانیم در أم بگوییم. علاوه بر این ادله بعضی ادله دیگر هم ببینیم آیا ادله‌های دیگر که آن جا داشتیم این جا داریم یا نداریم.

دلیل دیگر اجماع بود، اجماع به سه نحو در این جا بیان شده.

یکی در خود موضوع، در خود موضوع یعنی این که فرض این باشد که أم مسلمان شده. شیخ طوسی رضوان الله علیه در مبسوط چاپ جامعه، جلد سوم، صفحه 179 و طبع قبل صفحه 342. شیخ طوسی در آن جا فرموده:

فاعتبار اسلام الطفل بشییین...

یک طفلی بخواهیم بگوییم مسلمان است، مسلمان بودنش به دو راه است.

احدهما یعتبر بنفسه، و الثانی یعتبر بغیره..

راه اول چیزی است که در خودش محقق می‌شود مثل این که شهادتین بیاید بگوید.

راه دوم این است که نه غیر مسلمان شده به برکت آن می‌گوییم این هم مسلمان است. که این می‌شود اسلام تبعی.

و الثانی یعتبر بغیره فاعتباره بنفسه سیجیء بیانه، و اما اعتباره بغیره فعلی ثلاثة اضرب...

سه قسم است.

احدها الابوان...

یک راه این است که پدر و مادر، هر دو مسلمان بشوند.

و الثانی السابی...

این که اسیر کننده‌اش مسلمان باشد.

و الثالث دار الاسلام.

توی دارالاسلام یک بچه‌ای را ببیینم گذاشتند یک گوشه مثلاً کنار حرم، کنار صحن، یک بچه‌ای شیرخوار. این چون توی دار الاسلام است حکم می‌شود به این که این مسلمان است. ولو آدم احتمال می‌دهد یک ارمنی شاید این کار را کرده باشد که پدر و مادر ارمنی باشند.

أما اعتباره بالوالدين....

مراجعه بفرمایید کلماتش زیبا است این جا. من چون حالا طول می‌کشد همه را نخوانم. تا می‌رسد بعد از چند سطر...

فأما إن أسلمت الأم، فإن إسلامها بشيء واحد، و هو إذا كانا مشركين فأسلمت هي....

اگر پدر و مادر هر مشرکند و کافرند، فأسلمت هی.. مادر مسلمان شد. در این جا

فإن الحمل و الولد تبعٌ لاسلامها للآية...

که ما آیه را هم گفتیم دیگه در نصوص.

و إجماع الفرقة.

پس ایشان ادعای اجماع در خصوص این مسأله فرمود که اجماع فرقه و طایفه امامیه بر این است که این تبع مادر می‌شود ولو پدر مسلمان نشده باشد. این یک اجماع که بر خصوص مسألتنا ادعا شده.

نحوه دوم ادعای تسالم و اجماع ... تسالم که یک خرده بالاتر از اجماع هم هست. ادعای تسالم شده بر این که ولد تابع اشرف ابوین است. اشرف أبوین، اشرف عمودین. گفتند این یک قاعده‌ای است که مورد تسالم اصحاب است. در مستمسک این را هم فرموده.

سؤال: ؟؟؟

جواب: اجماع ممکن است که اجتهادی است ولی همه این اجتهاد را کردند. اما تسالم یعنی این که یک امر ضروری و مسلّم و مفروغ‌ عنه است. کأنّ بدیهی است. از این جهت تسالم بالاتر است.

امر سومی که ادعای اجماع بر آن شده یعنی نحوه سوم فرمایشی است که از صاحب جواهر در کتاب جهاد نقل می‌شود. که ایشان فرموده این عموم حکم برای پدر، مادر و سایر عمود، جد، جده و همه این‌ها این مفروغ عنه است پیش فقها. این تبعیت مفروغ عنه است. یعنی یک چیز مسلّم گرفته شده‌ای است، جای نِقاش ندارد. دلیل هم نمی‌خواهد کأنّ واضح است. یک امر این جوری است. خب این سه نحو ادعای اجماع در این جا وجود دارد. این‌‌ها دیگه وابسته‌ است یک مقداریش به اطمینان فقیه که از این کلمات و این فرمایشات برای انسان اطمینان حاصل بشود که مسأله این جوری هست و الا اگر کسی بگوید خب این‌ها برای انسان یقین نمی‌آورد. گاهی فقها یک مسأله‌ای که برای خودشان مسلّم است یک مقداری هم می‌بینند به نحو مبالغه‌آمیز یا حالا چه جور تعبیر بکنیم که خیلی چیز نباشد، بالاخره به نحو حماسه گاهی بعضی اساتید تعبیر می‌کردند به نحو حماسه همین جور است،‌ همه می‌گویند، مسلّم است. این جوری. خب دیگه این حالا وابسته است به این که انسان چه مقدار.

سؤال:؟؟؟

جواب: کأنّ این فراتر از این مدرک‌ها است. این مسأله. این مدرک‌هایی که یک خرده این قدر حرف دارد و شبهه دارد مورد تسالم همه فقها این‌ها شده باشد یک خرده... کأنّ بالاتر است.

خب این هم هست و البته این عرض کردیم اگر آن واقعاً هیچ روایتی نداشتیم اعتماد بر این مقدار مشکل بود اما با وجود آن بعضی روایات این‌ها معاضد و مؤید و این‌ها می‌تواند باشد.

راه بعد و دلیل بعد که ما قبلاً داشتیم، این جا هم مهم است یک خرده برای این معطل می‌شویم که الان بعضی فقهای معاصر حتی در أم گفتند محل اشکال است. یعنی حتی امروز هم بعضی‌ها می‌گویند در أم محل اشکال است.

این جا راه دیگری که قبلاً داشتیم تمسک بود به عمومات داله بر طهارت اشیاء به عناوینه الاولیه. الاشیاء کلها.... کل شیء طاهر، یا کل ما طلعت علیه الشمس فهو طاهر. این‌ها.

تقریب استدلال چی بود؟ این بود که می‌گوید همه چی پاک است. ما از این همه چیز پاک است به اندازه‌ای که دلیل قائم بشود بر نجاست رفع ید می‌کنیم. مازاد بر آن مرجع ما می‌شود عموم این عام. ما چه مقدار دلیل داریم بر این که اطفال کفار نجس هستند. آن مقداری که دلیل داریم جایی است که پدر و مادر هر دو کافر باشند. اما اگر یکی از آن‌ها مسلمان شد ما دلیل بر نجاست نداریم. حالا که دلیل بر نجاست نداریم می‌گوییم کل شیء طاهر. یا می‌گوییم الاشیاء کلها طاهر. نقتصر در تخفیف این عمومات بر مقداری که مخصص دلالت می‌کند و چون مخصص ما اجمال دارد این صورت را نمی‌گیرد چون دلیل‌مان لبی است، اجماع السیره هست بنابراین مازاداش را به آن عموم عام مراجعه می‌کنیم. خب این استدلال در أب هم گفتیم دارای جوانبی بود آن‌ها را بحث کردیم. مهم‌ترین اشکالش چی بود؟‌ این بود که ما چنین عموماتی نداریم. اما اگر کسی مثل آقای آخوند و مثل شیخنا الاستاد حائری قدس سره قائل باشند به وجود چنین عموماتی یا مثل ما نُسب الی الامام فی اوائل امره که می‌فرموده الاشیاء کلها منغمرة فی بهار الطهارة و الحلیة. خب این استدلال هم فی محله می‌شود. لولا بعضی اشکالاتی که قبلاً گفتیم.

سؤال: ؟؟

جواب:‌ بله بله. ایشان هم اخیراً دیدم توی کلماتش می‌فرماید حرف آقای آخوند که فرموده کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قذر. صدرش دلالت می‌کند بر طهارت اشیاء به عناوین واقعیه درسته.

سؤال: ؟؟

جواب: بله. حالا آن ما طلعت علیه الشمس که دیگه این اشکال را ندارد. درسته شیء معمولاً ولیکن در این لسانی که همه چیز را با هم می‌خواهند بگویند. کل شیء هالکٌ الا وجهه. حضرتعالی می‌فرمایید انسان را شامل نمی‌شود آن جا؟ إنّ الله علیه علی کل شیء قدیر. نمی‌گیرد انسان را. این جوری نیست. بله شیء اگر یک وقت گفت برو شیء برای من بیاور آن جا درسته. اما این جور عباراتی که می‌خواهند همه چیز را عمومات بگویند این شاید کم لطفی باشد یک وقتی.

سؤال:؟؟؟

جواب: بنابر این مسلک و الا قاعده طهارت است. بنابراین مسلک که این روایت صدرش یک حکم را دارد می‌گوید ذیلش یک حکم دیگه دارد می‌گوید که آقای آخوند فرموده کل شیء طاهر، یعنی کل شیء من الاشیاء محکوم بالطهارة الواقعیه. حتی تعلم أنه قذر می‌خواهد استصحاب بگوید. بگوید حالا این طهارت واقعی همین طور باقی است تا علم به نجاست پیدا کنیم. فلذا فرموده صدرش یک حکم را بیان می‌کند. حکم واقعی. ذیلش حکم ظاهری استصحاب را بیان می‌کند. اگر کسی این جور بگوید مثل آقای آخوند خب قهراً دلیل پیدا می‌کند بر طهارت واقعیه همه اشیاء. و لکن در محل خودش این ؟؟؟شده به این که این ذیل عنوان به صدر می‌دهد. کل شیء، یعنی کل شیء لا تعلم نجاسته و طهارته. یعنی هر شیء مشکوکی. پس می‌شود قاعده طهارت.

سؤال:؟؟؟

جواب: نه کل شیء که مشکوک است برای تو یعنی طهارت واقعی‌اش. خب این‌ها دیگه بحث‌هایش توی استصحاب و مال آن جاست.

سؤال: ؟؟؟

جواب: همان صدرش دیگه آن جا بحث شده. چون این روایت در روایت آقای آخوند از روایت استصحاب شمرده. گفته صدرش این است، ذیلش این است.

سؤال: در مانحن فیه ؟؟؟

جواب: خب قهراً اگر این جوری شد در مانحن فیه قابل استفاده می‌شود. لولا فرمایش آقای مقدسی که کسی بگوید شیء را نمی‌گیرد قابل استفاده می‌شود.

و اما اشکال دیگر. یعنی راه دیگر، راه حل دیگر. راهی است که محقق خویی فرموده. و ایشان به این دل بسته و با این تمام موارد را درست کرده. و آن این است که ما به اصل این جا تمسک می‌کنیم. به این توضیح که خب دلیلی که می‌گوید بچه کافر نجس است، ولد کافر نجس است، سیره است و اجماع است. بنابراین اطلاق ندارد. قدر متیقنش جایی است که پدر و مادر هر دو کافر باشند. اگر یکی‌شان مسلمان شد شمول اجماع و سیره نسبت به آن مورد مشکوک است. پس بنابراین ما برای بچه‌ای که مادرش مسلمان شده دلیل نداریم که نجس است. به نحو شبهه حکمیه شک می‌کنیم که ولد کافری که مادرش مسلمان شده است پاک است یا نجس است؟ کل شیء طاهر حتی تعلم أنّه قذر.

و چون استصحاب هم در شبهات حکمیه جاری نمی‌دانیم خب استصحاب هم که در شبهات حکمیه جاری نمی‌دانیم آقای خویی می‌فرمایند بنابراین تمسک می‌کنیم به قاعده طهارت. این دلیل یک دلیل خوبی است. در جده هم همین جور می‌گویند، در جد هم همین جور می‌گوییم. در ولد اگر جد پنجمش هم باشد مسلمان بشود همین جور می‌گوییم. همه این‌ موارد شامل می‌شود.

خب این بیان ایشان است. بنابراین دیدید که متوقف است بر چی؟ بر این استصحاب در شبهات حکمیه جاری ندانیم. خب ایشان علی المبناء جاری نمی‌دانند. دوم، متوقف است بر این که قاعده طهارت بگوییم مسبوق به نجاست جاری می‌شود. ولو این که استصحاب نجاست نداشته باشد. و ایشان قائل است ولی شهید صدر عرض کردیم که ایشان چون می‌فرماید این کل شیء طاهر حتی تعلم أنّه قذر این کلمه قاف ذال راء مردد است بین صفت که قذر باشد یا فعل که قذُرَ باشد. از این جهت مردد است بین این دو تا. اگر قَذُرَ باشد یعنی هر چیزی پاک است تا علم پیدا کنی یک زمانی در او حدوث نجاست شده. غایت این است و ما خب در این ولد کافر می‌دانیم یک زمانی حدوث نجاست شده. آن وقتی که هنوز مادرش مسلمان نشده. پس بنابراین به این قاعده نمی‌توانیم تمسک کنیم. چون غایت ؟؟؟‌است. اما اگر قذِر باشد یعنی تا بدانی این خودش نجس است الان. قذر است و ما الان شک داریم که این قذر است یا نه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله آن هم همین جور است. بله آن که بهتر. بله آن اصلاً از موقع نطفه اگر باشد او را می‌گویند اصلاً مسلمان است. با همین دلیل‌ها.

خب پس به خدمت شما عرض شود که این بیان ایشان.

این استدلال قهراً استدلالی است مبنایی ولی اگر کسی مبناهایش را قبول بکند بهترین راه است منتها باز تبعیت را اثبات نمی‌کند به لغت تبعیت. بلکه نتیجة التبعیة هست. چون به قاعده طهارت ما داریم می‌گوییم که این پاک است. نه چون تابع مادرش هست. یعنی در این فرض قاعده طهارت می‌گوید این پاک است.

راه دیگر که مقدم بر این راه هست و لکن به خاطر این که این فرمایش بود مقدم عرض کردم. راهی است که قبلاً باز در أب گفتیم. که بعد از این که باز ما دلیل‌مان لبی است و نجاست این ولد الان برای ما روشن نیست به نحو شبهه حکمیه شک می‌کنیم که این پاک است یا نجس است، استصحاب عدم جعل نجاست می‌کنیم. که اگر استصحاب عدم جعل نجاست جاری باشد قهراً حاکم است بر قاعده طهارت و آن مقدم است. می‌گوییم یک وقتی که برای این جعل نجاست نشده بود برای ولد کافر. برای یک مقطعش آن عدم جعل مبدل به جعل شده، آن مقطعی که هر دو کافر باشند. برای این مقطع که یکی‌شان از کفر می‌آید بیرون آیا جعل نجاست شده یا نه؟ استصحاب همان عدم جعل را می‌کنیم که توضیحش مفصلاً قبلاً گذشت.

خب این هم یک راهی است لولا اشکالاتی که در آن جا بود که بعضی‌هایش را جواب دادیم ولی یک اشکالش گفتیم جواب ندارد. و آن چه اشکالی بود؟ که استصحاب عدم جعل نجاست معارض است با استصحاب عدم جعل طهارت. البته این تعارض در صورتی است که ما بگوییم علم اجمالی داریم که بالاخره اشیاء یا پاک هستند یا نجس هستند. اما اگر کسی بگوید نه ما علم اجمالی نداریم شاید بعضی اشیاء باشند که شارع نه می‌گوید پاک است، نه می‌گوید نجس است. و آیا آیه‌ای نازل شده که هرچیزی یا پاک است یا نجس است. بله بعضی‌ چیزها پاک هستند. بعضی‌ها چیزها هم اعلام کرده نجس هستند، بعضی چیزها را هم سکوت کرده راجع به آن‌ها هیچی نگفته. لا پاکٌ و لا نجسٌ. خب وقتی نه پاک است، نه نجس است جابجا باید محاسبه بکنیم از نظر احکام مختلف، احکامش مختلف می‌شود. اگر یک خوردنی است که دلیل بر پاکی‌اش نداریم. بر نجاستش هم نداریم. خب ادله می‌گوید کل شیء حلال حتی تعلم أنّه حرامٌ‌ بعینه. خوردنش حلال است، چون نجس حرام است خوردنش. ما که نمی‌دانیم این نجس است. نجس حرام است. اما چیزی که لا نجسٌ و لا طاهرٌ. خب چه اشکالی دارد خوردنش. اما اگر می‌خواهیم لباس است یا یک چیزی است، یک مثلاً موادی جدیداً کشف شده نمی‌دانیم پاک است یا نجس است با آن لباس درست کردند. اگر گفتیم الصلاة مشروطٌ بالطهارة. قهراً با آن نماز نمی‌توانیم بخوانیم. چون صلّ فی الطاهر. نماز نمی‌تواند بخواند چون این طاهر نیست.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آره دیگه یعنی قاعده طهارت هم نداشته باشیم. یعنی بگوییم یک چیزهایی هست که این جوری است. اما قاعده طهارت را قبول کنیم که اشکالی ندارد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله قاعده طهارت می‌گوید همه چیز پاک است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله مگر مسبوق به نجاست باشد. آن جا مثل مانحن فیه که مسبوق به نجاست است قاعده طهارت هم نمی‌آید. خب نمی‌آید. خب می‌گوییم لا پاکٌ و لا نجسٌ چه اشکالی دارد. تعارض هم نمی‌کند. ولی طهارت بالاخره اثبات نمی‌شود. اثبات طهارت نمی‌توانیم بکنیم.

این تمام کلام ما راجع به أم.

اما مقام بعد راجع به جد است. اگر پدر کافر است، مادر کافر است ولی جد مسلمان شد. حالا جد پدری به خصوص مسلمان شد. یا ابوینش از دنیا رفته‌اند کافرین. جدش است و این دارد با جدش زندگی می‌کند. آیا این جا چه می‌شود گفت؟ در این جا مرحوم کاشف الغطاء رضوان الله علیه در شرح قواعد، در آن جا فرموده است که:

و اسلام الاجداد کإسلام الآباء مطلقاً سواء کان أقرب حیّاً أو لا.

تا این که می‌فرماید:

و قیل بالعدم.

بعضی‌ها گفتند نه، اسلام اجدا مثل آباء نیست.

لإنّ المتیقن الآباء. و لااقل من الشک فی غیرهم فیندرجون فی حکم ضرار الکفار.

از عبارت شیخ جعفر کاشف الغطاء که از مَهره فن فقه است استفاده می‌شود که بعضی قائل هستند به این که اجدا فایده‌ای ندارد. حالا مقتضای ادله چیه؟

تمام ادله‌ای که دیروز و امروز اشاره کردیم خب در ذهن مبارک‌تان هست آن‌ها هیچ کدام .... آن‌هایی که گفتیم استدلال اصلاً غلط است و نمی‌شود به آن استدلال کرد که می‌رود کنار. می‌ماند یک چند تا روایت که در مورد أب توانستیم استدلال کنیم یا در مورد أم توانستیم استدلال کنیم. خب در مورد آن روایت زید بن علی آن چی بود؟ این بود که:

إِذَا أَسْلَمَ الْأَبُ جَرَّ الْوَلَدَ إِلَى الْإِسْلَامِ...

اگر بگوییم أب شامل اجداد هم می‌شود. اجداد چه... به خصوص اجداد پدری.

سؤال: ؟؟؟ به خصوص یعنی چه مگر کسی به جد مادری هم أب می‌گفت.

جواب: پدر بزرگ به او نمی‌گویند؟ می‌‌گویند پدر بزرگ دیگه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: أب است. و شما به رسول الله(ص) نمی‌گویید پدر. افتخار شما این است که می‌گویید و حال این که از طرف مادر هستید.

بنابراین در ذیل آیه مبارکه همان « وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ» خواندیم روایاتش را که روایت فرمود سید الشهداء(ع) امام حسین ملحق به رسول الله است استدلالاً به این آیه. که خدا فرموده من ملحق می‌کنم ذراری مؤمنین را به خودشان. بنابراین سیدالشهداء من ذریة الرسول فیلحق به. در آن روایت گفتیم.

خب آقای حکیم فرموده بعید نیست که بگوییم شامل می‌شود. که این أب که در این جا هست....

إِذَا أَسْلَمَ الْأَبُ جَرَّ الْوَلَدَ إِلَى الْإِسْلَامِ...

بله شامل آن هم می‌شود. این هم ولدش است دیگه. فلذا شما که در باب نکاح می‌گویی آقا مثلاً مناکحه با ولد جایز نیست خب شامل جد می‌شود که با نوه‌اش نمی‌تواند مناکحه بکند.

سؤال:؟؟؟

جواب: نه دلیل همین است. می‌گوید أب. « وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُم‏» به این آیه تمسک می‌شود می‌گویند بله زن که مادر بزرگ این هم نباشد... آبائکم، مثلاً جدش تعدد ازدواج داشته یا مادر بزرگ این فوت شده بوده یک زن دیگری گرفته، یا نه تعدد زوجات بوده که بعضی از زوجات آن جزء عمود این حساب نمی‌شوند. زن بابای زن جدش است. خب اگر کسی ... « وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُم‏» گفتند شامل این می‌شود دیگه. آباء شامل این.... آباء معنایش این نیست که یعنی پدر مباشر. آباء جد را هم شامل می‌شود.

سؤال:؟؟؟

جواب: پس اطلاق أب کرده بر آن.

این به خدمت شما عرض شود غایت ما یقال فی المقام است. منتها قهراً این شبهه را هم دارد که کسی ممکن است بگوید انصراف دارد أب به پدر مباشر و بلاواسطه نه... مخصوصاً اگر اجداد خیلی بالا باشد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: چه ربطی دارد به این.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه می‌خواهیم ببینیم أب شامل می‌شود. حالا جد هم ولایت دارد، أب هم ولایت دارد. حالا ولایت‌شان عرضی است یا طولی است ربطی به این ندارد. این جا در صدق اسم داریم صحبت می‌کنیم.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه أب که گفته می‌شود. الان کسی می‌گوید من با پدرم رفتم فلان جا همه توی ذهن‌شان نمی‌آید که لعل با جدش بوده. أب پدر است یعنی همان بلاواسطه.

سؤال: ؟؟‌

جواب: آن قید می‌خواهد. پدر بزرگ باید گفت. تو فارس این جوری است دیگه. ببینید جد و این‌ها یک قید می‌خواهد. پدر بزرگ. اما پدر بدون قید ظاهرش یعنی پدر بلاواسطه انسان، پدر صلبی انسان و بلاواسطه. اصلاً توی عرب هم همین جور است. توی همه لغات هم همین جور است که انصراف دارد.

بنابراین جزم به اطلاق پیدا کردن محل اشکال است به خصوص علی مذهب آقای آخوند که اگر بگوییم قدر متیقن در مقام تخاطب موجب عدم انقعاد اطلاق است. حالا اگر این جا بگوییم که أب صلبی قدر متیقن در مقام تخاطب است. این یک روایت.

آن روایت دیگر روایت غیاث بود:

إذا أسلم الرجل....

آن سؤال این جوری کرد:

عَنِ الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ إِذَا أَسْلَمَ فِي دَارِ الْحَرْبِ وَ ظَهَرَ عَلَيْهِمُ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ إِسْلَامُهُ إِسْلَامٌ لِنَفْسِهِ وَ لِوُلْدِهِ الصِّغَارِ...

این شاید دلالتش از آن قبلی بهتر باشد. چون می‌گوید وقتی مرد مسلمان شد این اسلام او، اسلام خودش و فرزندان صغارش است. خب فرزندان گفته می‌شود. این‌ها همه ذریه هستند، فرزند هستند. نوه‌ها هم جزء فرزندان هستند. به خصوص نوه‌های پسری جزء فرزندان هستند. که ولایت هم بر آن‌ها دارد. چون جد مادری ولایت بر نوه‌های دختریش ندارد دیگه. ولی جد پدری ولایت دارد بر خود پدر و بر فرزندان او چه دخترشان، چه پسرشان. بنابراین آن جا لوُلده الصغار است. آن جا گفتن ولد به فرزندان و نوه‌ها تداول دارد بدون قید. علاوه بر این که این مسأله هم در بین افراد که بسیاری از اوقات اجداد سرپرست نوه‌هایشان می‌شدند چون پدرهایشان فوت شده بودند یا در جنگ‌ها کشته شده بودند این‌ها دیگه تحت کفالت اجدادشان بودند. آن‌ها جوان بودند، فلان بودند می‌روند جبهه، می‌روند کشته می‌شوند پدرها که پیرمرد بودند و فلان و این‌ها. این‌ها دیگه باقی می‌ماند که اهل جبهه نبودند و نمی‌توانستند این‌ها سرپرست آن بازماندگان می‌شدند. حالا می‌گوید وقتی که لشکر اسلام بر آن‌ها پیروز شد اگر کسی، مردی اسلام آورد این اسلام،‌ اسلام خودش و فرزندانش است. خب این فرزندان ظاهراً یعنی همین ذریه‌ای که با او دارند سرپرستی می‌کنند و عائله او هستند. فلذا دلالت این روایت از روایت قبل اقوی است بر این که بگوییم جد را شامل می‌شود.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آن اظهر افرادش است نه این که انصراف داشته باشد ولد او را نگیرد. نسبت به ولد صلبی و بلاواسطه اظهر است.

این هم بعید نیست که بگوییم ولیکن خب یک دغدغه‌ای در عین حال دارد که کسی ممکن است...

و اما روایت دیگری که ما بتوانیم دلخوش کنیم به آن وجود ندارد مگر همان:

وَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ نَصْرَانِي‏...

خب باز آن جا احد ابویه دارد. اذا کان احد ابویه نصرانی در روایت أبان و روایت عبید بن زراره بالاخره واژه أب اخذ شده در آن‌ها. و واژه أب باز این مشکله را دارد.

بنابراین از نظر روایاتی که آن جا می‌شد استدلال بکنیم مشکل است ما بخواهیم اثبات بکنیم. می‌ماند آن طریق اجماع که بعضی ادعای اجماع فرمودند یا تسالمی که گفتیم اجماع به آن صیغی که گفتیم که عمودین که ولد تابع اشرف عمودینش است. و این که صاحب جواهر فرموده کأنّ حکم مفروغ عنه بین اصحاب است. این‌ها اگر کسی به آن اتکاء کند. می‌ماند آن مسأله تمسک به آن عموماتی که داله بر طهارت همه اشیاء هست به همان بیان که گفتیم یا قاعده طهارت به بیانی که در أم گذشت یا به استصحاب عدم جعل نجاست که در أم گذشت و در أب گذشت. این‌ها مال این‌ها.

و اما جده دیگه حالش بدتر از به خدمت شما عرض شود که. که این جده چون دیگه در مورد او اصلاً روایتی نداریم. آن اجماع شیخ طوسی هم مال أم بود. و نسبت به جده نداریم فلذا حتی المعاصرین بعضی‌هایشان نسبت به جده گفتند محل تأمل و اشکال است مگر شما به آن اجماع بر این که اشرف ابوین و این‌ها بخواهید تمسک بکنید. اما اگر به اصل عملی بخواهیم تمسک بکنیم اصل عملی جای خودش را دارد که درسته. بنابراین مهم‌ترین دلیل در غیر أب همان راه محقق خویی است اگر مقدماتش را بپذیریم. و صلی الله علی محمد...

**پایان جلسه.**